

المیزان خوانی جلسه ۷- سوره مبارکه غافر

تکلیفی داده بودیم در مورد انواع قلب عزیزان زحمت کشیده بودند؛ در سوره مختلف پخش هست که از قلب یاد کرده است در سوره انفال داریم، ۲۰ نوع قلب داریم از دیدگاه علامه که واقف شدند عزیزان به این مساله؛ یکی بحث حالات و ویژگی ها و صفات است که من دیدم چون عزیزان انجام دادند گفتم یک نگاه دیگر هم به قلب در کنار بحث علامه داشته باشیم. ما علاوه بر اینکه با توجه به حالات و ویژگی ها ۲۰ نوع قلب در قرآن داریم بیاییم هم ساحت شناسی بکنیم هم حالت شناسی و بعد نهایت و عاقبت. سعی می کنم خلاصه بگویم.

۱- ساحت

اگر بیاییم ساحت را برای انسان در نظر بگیریم خیلی از بزرگان عالم معنا ساحت انسان را در قرآن به ۴ قسمت تفکیک می کنند: یکی **صدر** است، **شغاف** است، **قلب** است و چهارمی **فواد** است. ویژگی هایی که عزیزان زحمت کشیده بودند مربوط به قلب و برخی مربوط به فواد بود. ساحت ها یعنی میدان های انسان شناسی مان این است.

۲- حالت

الف : حالت صدر : حالت یعنی ویژگی ها یا در حزن و اندوهیم یعنی حالت مان غمگین است یا در نشاط و شادی هستیم یعنی حالت مان شاد است. وقتی در غم و اندوه هستیم تنگ می شوم این صدرمان دچار ضیق می شود سینه مان اصطلاحاً می گوئیم به هم فشرده میشود، عرصه بر ما تنگ می شود و وقتی در حالت نشاط و شادی هستیم صدر ما شرح پیدا می کند. آیه ۱۲۵ سوره انعام است. وقتی خدا بخواهد سینه کسی را ضیق بکند یا صدر کسی را شرح بدهد.

ب: حالت شغاف : این آن حالتی است که ما نسبت به افراد یا اشیا اطرافمان داریم یا از یک وسیله یا شخصی خوشمان می آید یا بدمان می آید؛ خوشایند یا بدآیند ما نسبت به اشخاص و اسباب اطرافمان را در حالت شغاف پیدا می کنیم (حب و بغض مان در شغاف است) هم می تواند ما را به اوج برساند و هم میتواند ما را زمین بزند. اصطلاحاً آن تولی و تبری بحث فروع دین هم در این شغاف است یعنی ما نسبت به یک چیزی تبری داریم نسبت به یک چیزی تولی داریم یا ولایت و براءت . ببینید هر کدام از اینها بعداً چه بلاهایی سر ما می آورند یا چه اتفاق های خوبی را برای ما رقم می زنند.

ج: حالت قلب : مثل کره زمین گاهی به سمت خورشید می چرخد و از نورش بهره می برد گاهی پشت به خورشید است و در تاریکی فرو می رود چون دائم در حال تغییر است بهش می گوئیم قلب. قلب یعنی دگرگونی این قلب ما گردونه است. حالا با توجه به معنویات بگوئیم گاهی نور ایمان به آن می تابد گاهی در تاریکی کفر فرو می رود. (شک و یقین از حالات قلب ماست) آن تکلیفی که عرض کرده بودم در این قسمت شما انجام دادید ؛ یعنی مرض قلب قساوت قلب نرمی قلب سلامت قلب سکینه قلب حضور قلب غفلت قلب اطمینان قلب تقوای قلب فانها من تقوی القلوب در این قسمت هستند....

د : حالت فواد : ساحت ها را تبدیل به حالت کردیم، (فواد یعنی چشم و گوش درون) سمع و بصر درون، ان السمع و البصر و الفواد که در سوره اسرا داریم همین است یعنی آن چیزهایی که ما با درونمان می بینیم و می شنویم اصطلاحاً می گوییم بصیرت و اینها. این با حالت فواد مان هست. معمولاً هم به فعلیت نمی رسد بروز بیرونی ندارد، فقط کسانی که تقوا دارند می توانند این حالت خودشان را فعال کنند یعنی به فعلیت برسانند، یعنی به شرط تقواست. پس اهل تقوی سمع و بصرشان فعال است. خیلی راحت ما می توانیم با سمع و بصر درونی مان حالت فرقان پیدا بکنیم، این حالت فواد ما منجر می شود به فرقان؛ تشخیص حق از باطل. پس فواد شد چشم و گوش درون ما معمولاً به فعلیت نمی رسد مگر برای اهل تقوا، اینها وقتی این فوادشان را به فعلیت می رسانند قدرت فرقان پیدا می کنند یعنی به راحتی حق را از باطل تشخیص می دهند.

سوال : این همان حکمت است ؟ حکمت هم در قلب است هم در فواد هم در سر، حکمت خودش می تواند لایه لایه بشود؛ نمی توانیم بگوییم حکمت فقط در فواد است، مثلاً حکمت نظری و عملی و عرفانی و اینها می تواند در همه اینها پخش شود، در حالت های مختلف، چون مثلاً حکمت گاهی می تواند در حب و بغض هم باشد دیگر، آدم حکیم می داند که نسبت به چه کسانی تبری داشته باشد و نسبت به چه کسانی تولی داشته باشد یا آدم حکیم می داند که نور ایمان را به سمت قلبش واریز بکند، یا آدم حکیم است که سمع و بصرش فعال است . شاید بشود گفت حکمت همه اینها را در بر می گیرد.

سوال : اینها ظروف هستند ؟ بله به شکل ظرفیه یا فیه هم می توانیم نگاه کنیم اگر ساحت است می گوییم ظروف است اگر حالت است بروز آن ظرف است؛ آن ظرف یا جمع می شود یا بسط پیدا می کند و این ویژگی ها را از خود بروز می دهد.

سؤال : همه شان واحد هستند ولی حالات شان مختلف است ؟ همه اینها مال نفس است علامه قلب را هم حتی نفس و روح هم می دانند. در بحث ساختار وجودی اینها کاملاً باز می شود که ما ساحت های مختلف داریم، بستگی به آن ویژگی ها و اطرافیان، در ساحت مختلف قرار می گیریم و حالت مختلف را از خودمان بروز می دهیم. ما حتماً باید در ساحت قرار بگیریم و حالت را بروز دهیم. ساحت در واقع آن چیزی است که ما با آن از درون احاطه شده ایم حالت چیزی است که بروزش می دهیم یعنی کسی ما را با آن حال می بیند.

سوال : در ساختار وجودی در آن چرخه کجا قرار می گیرد؟ در چرخه تعقل و بحث نفس و روح

یک بار دیگر می گوییم ما در ساحت یعنی در میدان قرار می گیریم و با توجه به شرایط میدانی حالت خودمان را بروز می دهیم؛ یعنی شما که دارید من را می بینیدیک حالی از من دارید می بینید یا حالت فواد است یا حالت شغاف است یا حالت قلب است یا حالت صدر است. همه اینها را گفتیم چطور می شود؛ مثلاً شغاف حالت حب و بغض است فواد را گفتیم سمع و بصر است مثلاً شما من را انسان با بصیرتی می بینید یا بی بصیرت این حالتی است که از من بروز پیدا کرده است یا شما در تولی و تبری مرا آدم قابل اعتمادی می بینید یا نه .

سوال : در ساختار وجودی قلب را در مرکز توجه می گذارد با توجه به توصیفات از فواد که کردید فکر می کنم انهم شاخه ای از همان توجه باشد یعنی خود قلب را از ایاتی که می گذارند با بحث قلب، همه را در ساختار وجودی در مرکز توجه قرار می دهد چون توجه در مرکز ساختار وجودی است؟

درسته حالا چرا علامه در تعقل هم قرار می دهد شاید بخاطر همان لایه لایه بودن باشد که فرمودید.

توضیح : انسان را از لحاظ درون چهار قسمت کنید چهار تا میدان دارد چهار تا ساحت دارد یا ساحتش صدر است یا فواد است یا شغاف است یا قلب است. ما در این میدان ها قرار می گیریم یا لایه لایه است. هر لایه یک بارزاتی دارد یک بروزاتی دارد که ما وقتی در آن ساحت قرار می گیریم؛ مثلا وقتی در حالت صدر هستیم حالت صدر برای من اتفاق می افتد یعنی یا حزن و اندوه دارد یا شادم؛ حالا اگر حزن و اندوه من درست باشد صدر من کار کرده خوب کار کرده است. اگر حزن و اندوه من اشتباه باشد برای یک چیز اشتباهی مغموم شوم یعنی در ساحت اشتباهی قرار گرفتیم و حالت اشتباهی هم بروز دادم. ببینید من الان در ساحت صدر هستیم می خواهیم ببینم درست است ساحت ما یا نه، نسبت به یک مساله کاملا پیش پا افتاده مثل تجملات زندگی می خواستیم به مقامی برسیم یکی نگذاشته یک حسادتی رقابتی اینجا اتفاق افتاده است، بعد این دغدغه ذهنی شبانه روز برای من شده است و این دغدغه ذهنی شبانه روز من به شکل حالت های عصبی و داد و بیداد و ناراحتی ها و سردرد ها و افسردگی ها بروز پیدا کرده است پس یعنی الان حالت صدر من غلط است؛ آقای شبیری زنجانی حفظه الله تعالی اعلی الله مقامه یک وصیت بسیار زیبا از پدرشان دارند خیلی عجیب است که یک مرجع بیاید به این شکل صحبت کند می گویند : اگر ما نسبت به موهومات اندوه داشته باشیم باختیم، موهومات هر چیز غیر آخرتی است، می گفتند تمام تلاشتان را بکنید که نشاط تان را فعال بکنید، یعنی آدم های با نشاطی باشید نشاط از طریق درست داشته باشید حتی ورزش حتی کوهپیمایی ایشان این را هم تاکید می کنند می گویند کوه پیمایی ها ورزش های روزانه اینها که نشاط آور هستند مومن باید در برنامه روزانه اش داشته باشد. این یعنی هم در ساحت درستی قرار می گیریم هم حالت درستی را از خودمان بروز می دهیم. همینطور نشاط غلط هم ممکن است داشته باشیم، از اینکه یکی را تحقیر کرده ایم یا از مقام و موقعیت اش مثلا فرو انداختیم بیاییم اظهار خوشحالی بکنیم کسی که ما را می بیند احساس نشاط کند اما این نشاط و فرح بسیار غلط است؛ این مثلا یک نمونه اش است.

یا اگر بحث شغاف است اگر ساحت شغاف ما یعنی میدان های تولی و تبری ما غلط باشد پس حالت تولی و تبری ما هم غلط است پس کسی که ولایت حضرت علی را قبول ندارد یا نست به حضرت علی بغض دارد ساحتش غلط بوده و در میدان غلط قرار گرفته است. و این اختیار است که در کدام ساحت قرار بگیریم ۹۹ درصد اختیار است.

سوال : این ساحت ها با اتفاقات بیرونی ارتباط دارد ؟ بله دقیقا در ساحت ها فواد ما اگر خوب کار بکند یعنی سمع و بصر ما خوب کار بکند هر اتفاق بیرونی ما نسبت بهش بصیرت پیدا بکنیم حالت مان هم بصیرتی می شود . خیلی جالب بود پارسال در شهادت سردار نگاه بصیرتی این بود که دارد ما را رشد می دهد، یا ما داریم یک پوست اندازی می کنیم. ما همزمان می توانیم در ساحت فواد، قلب و صدر و اینها قرار بگیریم. نه اینکه اگر

الآن در ساحت فوادییم در ساحت صدر نیستیم در حالات متوجه می شویم مثلا در شهادت سردار بصیرت این بود که یک پوست اندازی بزرگی دارد برای ما اتفاق می افتد.

جواب سوال : نور ایمان و تاریکی کفر و هر چیزی که تغییر پیدا می کند مال قلب است ، گفتیم قلب سلیم و قلب محبت و قلب وجل و قلب آثم و اینها چون دگرگونی هستند.

این از حالت ها . برویم در قوت ها

۳- قوت ها. از حالت و ویژگی یک خورده پر رنگ تر کنیم.

قوت صدر : حالت صدر مان گفتیم یا حزن و اندوه است یا نشاط است، حال بیاییم به این حزن و اندوه و نشاط و فرح یک قوت الهی بدهیم به نظر تان چه می شود؟ قشنگ تر می شود خیلی قشنگ تر می شود؛ عبد دو حالت بیشتر پیدا نمی کند یا خوف است یا رجاء . در ساحت قرار گرفتیم حالت بروز دادیم حالت ان را تقویت کردیم می شود خوف و رجاء. پس قوت صدرمان می شود خوف و رجاء. با این حساب قوت شغاف مان چه می شود؟ یک حدسی بزنید، می شود شهوت و غضب؛ در سوره یوسف داریم: قد شغفها حبا که آن علاقه خیلی عجیب زلیخا به حضرت یوسف است می شود شهوت و غضب؛ شعر جناب سعدی است خور و خواب و خشم و شهوت ... پس قوت شغاف ما می شود شهوت و غضب؛ هوا و هوس؛ خشم؛ همه اینها هست حال اگر به اینها رنگ الهی بدهیم خشم مان جهت الهی پیدا می کند. برای شغاف هم تولی و تبری را که گفتیم و آن علاقه های خیلی مفرط به یک چیزی مثل علاقه بین دو همسر در قسمت شغاف ما هست.

قوت قلب : قلب ایمان و کفر بود؛ عقل و فکر ما با عقلمان مومن می شویم، قوه فکریه هم تقویت می شود توان تفکر و اندیشیدن، چون تفکر گونه به گونه شدن است پس در قلب است. الهام هم در قلب است.

قوت فواد : ما با سمع و بصرمان می توانیم متذکر بشویم. یعنی تذکر های ما در قوت فواد است.

بحث بسیار مفصلی است خواستم که فقط آشنا شوید که ما یک ساحت داریم یک حالت داریم یک قوت داریم بعد از قوت هم نهایت و غایت هم داریم چون خیلی زمانبر است پیشنهاد می کنم خودتان دنبالش بروید. لینک را در گروه قرار می دهیم. بحث های عرفانی هست نیاز داشتیم که این ساحت و حالت را هم بشناسیم هم در ساختار وجودی انسان و هم در بحث های علامه خیلی به آن اشاره می شود. می توانیم بعدا ادامه دهیم همین مطلب را عزیزان مرور کنند جا بیفتد اینکه ما در روز در چه ساحتی هستیم چه حالتی را از خودمان بروز می دهیم اگر آن حالت را تقویت بکنیم به چه می رسیم. خیلی نتایج زیبایی دارد.

سیاق آیه ۲۱ تا ۵۴ :

عرض کردیم برای اینکه خدا بخواهد استکبار مستکبرین را و مکر مکاران را به ایشان نشان دهد اینکه مکر مکاران و استکبار آنها خدا را عاجز نمی کند، یکسری از قصه ها را ذیل این، دسته دومی که ابتدای سوره داشتیم دو تا دسته بندی اصلی سیاق اول سوره را اگر دیده باشید، آن دسته دوم که خدا دارد مدام با آنها مجادله می کند و جدل احسن دارد لابلای همان مباحث است؛ این سیاق ۲۱ تا ۵۴ هم جواب به همان گروه کافر است.

بعنوان مقدمه بگوییم در این آیات ۲۱ تا ۵۴ دو تا پیامبر مصری را خیلی رویش تاکید می کند یکی حضرت موسی ع است و یکی حضرت یوسف ع هست که بعنوان دو تا نمونه و مثال برای اهل کافر مکه دارد این آیات را بیان می کند.

أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَاراً فِي الْأَرْضِ
فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ ﴿٢١﴾

استفهامی که اوّل آورده استفهام های به این شکل استفهام انکاری است؛ کلمه و اقی آخر آیه، کلمه واق بوده و اقی اسم فاعل از وقی به معنای حفظ و مراقبت. و اقی هم اسم فاعل است به معنای حفظ کننده. چرا این مردمی که ما پیامبر به سمت شان گسیل داشتیم یعنی مردم زمان پیامبر اسلام نمی روند در زمین سیر داشته باشند که سیر تفکری و سیر عبرتی باشد؟ که بروند عاقبت اقوامی که قبل از اینها زندگی می کردند را ببینند چگونه است؟ سوال اول این است که اینها چگونه بروند مسافرت بکنند اولاً مردم زمان پیامبر و دوماً اگر خطاب به ما هم هست آیا امکان مسافرت است؟

این مردم را دو بخش می کنم یکی مردم زمان پیامبر و یکی مردم بعد از پیامبر. اگر ما را حساب کنیم نیازی به مسافرت هم نداریم با دو تا سرچ راحت می توانیم اقوام گذشته و آثار و بقایا شان را پیدا بکنیم؛ پس لزوماً سیر با قطار و هواپیما و ماشین نیست. اگر مردم زمان پیامبر را حساب بکنیم آثار و بقایای اقوام نزدیک به عربستان و حجاز را داریم مثلاً قوم ثمود تقریباً در شمال مدینه بین حجاز و شام هستند. نزدیک اردن فعلی یا وادالقرای عربستان؛ اتفاقاً توجه باستان شناسان را خیلی به خودش جلب کرده این منطقه چون پر است از غار های تراشیده شده که با قدمت چند هزار ساله است و می خورد به زمان حضرت صالح که قوم ثمود هستند. عرب هستند سنگ نوشته هایی از اینها داریم و اتفاقاً این سنگ نوشته ها الان در موزه پاریس و لندن و استامبول و فلسطین اشغالی وجود دارند. این یک نمونه از زمان الان و زمان پیامبر.

یا مثلاً قوم عاد که پیامبرشان حضرت هود است باز یک بقایای اندکی داریم که نسبت به ثمود کمتر است. ثمود را ما بعنوان مهندسین معمار می شناسیم غار تراشی های خیلی عجیبی دارند، قدرت بدنی خیلی بالایی دارند و درشت جثه هستند، احتمالاً از همان امالقه ی زمان حضرت موسی هستند؛ خدا می گوید با همه ان قوت و قدرت و استکباری که داشتند عذاب شدند بروید آثار را ببینید.

قوم لوط را داریم که نقطه ی جغرافیایی الان شان با چیزی که باستان شناسان احتمال دادند همان باشد شهر پمپی ایتالیا است، ایتالیا خیلی نزدیک به سمت عربستان است زمان پیغمبر ایتالیا و قبرس و روم، روم غربی حساب می شوند. که شهر پمپی همین الان بقایایی داریم انسان های سنگ شده در حالات زشت انسانی. نمی گوییم صد در صد ولی شواهدی است که ممکن است مربوط به قوم لوط باشد. پس سیر، سیر تفکری است لزوماً برای ما که الان امکان دسترسی به اینها هست با یک لینک با یک سرچ با یک عکس و فیلم و اینها خیلی راحت می توانیم سیر تفکری مان را انجام دهیم. ولی در زمان های قبل تر از ما شاید مسافرت زمینی این سیر تفکری را دست دهد.

می گوید چرا اینها سیر نمی کنند؟ بروند ببینند عاقبت مردمی که قبل از اینها زندگی می کردند چه سرانجامی داشتند، امت های قبلی از اینها نیرومند تر بودند تمکن و تسلط بیشتری داشتند آثارشان بیشتر بود قلعه های محکم و کاخ های عالی داشتند، در همین زمینی که اینها الان زندگی می کنند زندگی می کردند بعد خدا به جرم اعمالشان آنها را هلاک کرد، و از ناحیه خدا هیچ حفظ کننده ای برایشان نبود: و ما کان لهم من الله من واق.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ (۲۲)

که ذلک همان عذاب الهی است، این عذاب الهی به این دلیل هست که پیامبران با دلایل روشن به سمت آنها می آمدند و آنها کفر می ورزیدند. با توجه به ساحت های امروز می توانیم بگوییم این کفر ساحت قلب شان است. قلب شان کافر شد پس حالت قلب شان هم بروز پیدا کرد به انواع و اقسام جدال ها و برهان های باطل و ...

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ (۲۳) إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ (۲۴)

یک آیات داریم یک سلطان مبین داریم علامه نظرشان این است که مراد از آیات معجزات و خارق العاده هایی است که حضرت موسی با آن به سمت فرعون ارسال شد مثل عصا و ید بیضا. مراد به سلطان مبین هم سلطه الهی است یعنی حضرت موسی را با آن سلطه الهی تایید کرد و بوسیله آن جلوی فرعون را از کشتن موسی گرفت، یعنی یک حالت تسلط و غلبه معنوی هم می تواند باشد. نظرات بقیه را علامه رد کرده است. این آیات و این سلطان مبین به سمت کی هست؟ به سمت فرعون، هامان و قارون. فقالوا ساحر کذاب چه کسانی گفتند؟ همه آن افراد مقابل این. اینجا ما یک مثلث فساد داریم، علامه می گویند تمامی فتنه ها و فساد ها به سمت این سه نفر است به آن می گوییم مثلث فساد. اگر ما یک قطب این مثلث را فرعون بگیریم به نظر شما از چه لحاظ ایشان فاسد است؟ یک راس مثلث فساد هستند: استکبار و قدرت. یک راس دیگر مثلث مان هامان است که وزیر فرعون است جنبه فساد ایشان چیست؟ مکر که از علم مضر می تواند ناشی بشود، یعنی قدرت، علم یعنی دانش مضر و قارون می تواند چه راسی از مثلث باشد: ثروت. پس سه راس مثلث فساد داریم یکی قدرت، تکبر یکی دانش و مکر و یکی هم ثروت. (زر و زور و تزویر) که حضرت موسی ماموریت پیدا کردند بروند سمت این سه نفر با آیات و سلطان مبین.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (۲۵) وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَىٰ وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ (۲۶)

وقتی حضرت موسی از سمت ما به سمت این سه راس مثلث مبعوث شدند و ارسال شدند، قالو اقتلو ابنا الذین یک مقابله و مقایسه ای اینجا انجام شده است، چون حضرت موسی حق را آورده است وقتی حق می آید باید پذیرفته شود چون یا حق است یا باطل ، وقتی کسی حق را نمی پذیرد یعنی حتما به سمت باطل گرایش پیدا کرده است؛ پس چون حق است و چون از جانب خدای تعالی است لازم است که قبول کنند یعنی فطرت پاک و صحیح حق را که از جانب خداست راحت قبول می کند و چون قبول نکردند و کید انجام دادند خدا کید اینها را بی نتیجه و خنثی کرد ؛ یکی از گوینده های این حرف یعنی قالو اقتلو ابناء ممکن است قارون باشد علامه نظرشان این است چون ما یک دستور قتل فرزندان بنی اسرائیل را داری، یکی قبل از رسالت حضرت موسی که می دانید جریان را در زمان تولد حضرت موسی بوده است. و یک دستور قتل پسران بنی اسرائیل منتها از اهل ایمانش چون می گوید الذین آمنو معه و ... بعد از رسالت حضرت موسی داریم و بعید نیست که قارون هم یکی از عوامل اجرایی این فرمان باشد، واستحیو نسائهم وما کید الکافرین الا فی ضلال. به درباریان خودش می گوید من بروم موسی را بکشم وقتی می خواهم او را بکشم مجبور شود پروردگار خودش را بخواند آنوقت بیاید کمکش کند ببینم کدام پروردگار است.

وَقَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ (۲۷)

و اما حضرت موسی جواب میدهد :

وَقَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ عذت ریشه اش چیست؟ ع و ذ پناه بردن . فعل ماضی است یعنی من پناه بردم خیلی نکته قشنگی دارد به ربی که مشخص است حضرت موسی به رب خودش پناه می برد، تهدید فرعون را ببینید می گوید: ذرونی اقتل موسی ولیدع ربه جواب این تهدید را حضرت موسی اینطور می دهد: انی عذت بربی و ربکم. ربکم هم می گوید آن پروردگاری که من دارم بهش پناه می برم و خودم را در کنف حمایت او قرار می دهم پروردگار شما هم هست. همانطور که حکمش در مورد من روان است، و قضاوتش در مورد من هست، قضاش در من روان است، در شما هم حکم الهی روان هست پس می تواند منهُ پناهنده ی خودش را از شر هر گونه بدی و آسیب و گزند حفظ بکند. یعنی همان بحث آیات قبل را اینجا به این شکل آورده است. از چه کسی به چه کسی پناه می برم ؟ از هر متکبری که به روز حساب هیچ اعتقادی ندارد من پناه می برم به خدای خودم که بهترین حفظ کننده و پناه دهنده است. علامه می گویند هر کس که این دو صفت را داشته باشد یکی متکبر باشد یکی هم لا یومن بیوم الحساب باشد کافی است که ازش بترسیم یعنی از آدم متکبر بی اعتقاد به معاد باید بترسیم چون هر شری از این بلند می شود. پس ما بخاطر اینکه از شر این افراد در امان بمانیم باید به خود خدا پناه می بریم چون خود خدا واقعی هست و حافظ.

سؤال : این پناه بردن در ساحت صدر است ؟ پناه بردن استعاده است، صدر را غم و اندوه؛ خوف و رجا. فواد را گفتیم سمع و بصر. شغاف را گفتیم تولی و تبری . قلب را گفتیم ایمان و کفر. ممکن است هر چهار حالت هم باشد ولی اصلش در شغاف است. ممکن است آدم سمع و بصرش فعال باشد سریع استعاده داشته باشد. یعنی شغاف فعال تر از بقیه است.

سوال: آیا این پناه بردن عملی است؟ اول اعتقادی است بعد عملی است یعنی اول حسن فاعلی است بعد حسن فعلی است.

وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا يُصِيبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ ﴿٢٨﴾ يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنَ بَنِي اللَّهِ إِنَّ جَاءَنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ ﴿٢٩﴾

از اینجا به بعد یعنی از آیه ۲۷ بحث حذقیل (مومن آل فرعون) می آید، و قال رجل مومن من آل فرعون.. می گوید رجل مومنی قرار نیست قرآن اسم ها را بیاورد خیلی کم به اسم ها می پردازد خیلی کم شما اسم افراد را می بینید غیر از اسامی آن ۱۸ پیامبر و چند تا دشمن هایشان مثل فرعون و قارون و هامان و یک چند تا اسم. خیلی قصد پرداختن به اسم نیست مگر جاهایی که ضرورت دارد، اینجا هم اسمش را نیاورده است وقتی اسم نمی آورد یعنی قدرت تعمیم دارد؛ یک مومنی از یک آلی می تواند یک حرف خوب بزند. صفتش یکتا ایمانه یعنی تا الان ایشان در تقیه بوده اند تا این زمانی که حضرت موسی با فرعون تعامل دارد. یک مباحثه و مجادله ای دارد. تا الان یکتا ایمانه است که از اینجا به بعد پرده های تقیه کنار می رود و ایشان ایمانش را آشکار می کند. سوال می پرسد جلوی ایمانه دو تا نقطه می گذاریم انگار که مثلا یقول یا قال : اتقتلون رجل ان یقول ربی الله و قد جاءکم بالبینات من ربکم آیا شما دارید شخصی را می کشید که می گوید پروردگار من الله است و جاء بکم با این ب جاء متعدی شده است یعنی آورده . با اینکه دلایل غیرقابل انکار بین را از جانب پروردگارتان آورده است دلایلی که مثل روز روشن است؟ پس این مومن علامه می گویند از قوم فرعون است. دو تا دلیل می آورند. یکی دلیل برای آن مفسرین که می گویند از قوم بنی اسرائیل است بخاطر اینکه در بحث نحوی می گوید مفعول اگر می خواهد اول بیاید ... کارش نداریم. دلیل دیگر که می گوید بحث یا قوم است در آیه ۲۹ که می گوید یا قومی، خطاب به یا قوم چون مخاطب فرعون و درباریان است وقتی می گوید یا قومیکه انتهایش افتاده شده یا قوم . پس نشان می دهد که او از قوم فرعون است.

دو تا استدلال می آورد در واقع علامه می گوید از جنس تَلَطَّف یعنی تلطیف فضا و تنزّل مخاصمه است یعنی یک آدم خیرخواهی که می خواهد دعوا را بخواباند این نقش را دارد بازی می کند. و ان یک کاذبا فعلیه کذبا اگر موسی دروغگو باشد که دروغش علیه خودش است یعنی ضررش به خودش می رسد، و ان یک صادقا... اگر هم راست بگوید یک احتمال عقلی بدهید که ممکن است همه اش هم نه، یعنی اگر حضرت موسی دارد یک سری وعید هایی را می دهد که حکایت از عذاب و بحث اخذ الهی است ممکن است یک درصدش به شما بخورد یک احتمال عقلی دیگر اگر راست بگوید چه ؟ یک حدیثی از امام علی داریم خطاب به منکرین معاد می گویند شما فرض بکنید ما دروغ می گوییم خب دروغ بگوییم علیه خودمان است ولی یک احتمال هم بدهید که داریم راجع به قیامت حرف راست می زنیم؛ آدم عاقل احتیاط می کند...

می گوید اگر راست بگوید و حتی یک تعدادی از آن اتفاق هایی که حضرت موسی دارد ما را از عذاب الهی می ترساند راست باشد چه ؟

سؤال : در مورد کلمه اسراف؟ اسراف یعنی تجاوز از حد مسرف اسم فاعلش است باب افعال. کذاب فعال است و مسرف، صفت مشببه اش است و کذاب صیغه مبالغه اش است. کذاب یعنی انکار ربوبیت و مسرف یعنی متجاوز از حد . این دو صفت را برایشان آورده است. پس خدا کسی که از حد خودش از ذی خودش خارج بشود و ربوبیت الهی را انکار بکند را هدایت نمی کند.
این آیه تمام شد.

يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أُرِي
وَمَا أُهُدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ ﴿٢٩﴾

ادامه صحبت جناب حدقیل هست، می گوید که ظاهرین به معنای غالبین است، یعنی غلبه کنندگان. الان شما کسانی که در روی زمین تسلط دارید و علو در ارض دارید ارض یعنی کشور مصر در اینجا . فمن ينصرنا من باس الله ؟ این استفهام باز استفهام انکاری است. باس هم یعنی عذاب.

قوم من امروز سلطنت و قدرت به دست شماست، یعنی ظاهرین فی الارض هستید در زمین نیرومندید علو دارید برتری دارید ولی اگر فردا روزی عذاب خدا بیاید چه کسی ما را یاری می کند فمن ينصرنا من باس الله ان جاءنا؟ قال فرعون : فرعون اینجا می گوید هیچ رایی جز آنچه ارائه دادم ما اریکم الا ما اری من هیچی به شما نشان ندادم جز آنچه به شما گفتم . اری باب افعال است از ریشه ی را ی . آنچه که به شما نشان دادم همان است هیچ حرف و نظر دیگری ندارم. و ما اهدیکم الا سبیل الرشاد . این جمله از فرعون خیلی جمله عجیبی است که من شما را به سمت سبیل رشاد هدایت می کنم ادعای خیلی عجیبی است خیلی فریبکاری است علامه می گویند.

وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ ﴿٣٠﴾

و قال الذی امن یعنی حدقیل یا قومِ اِنِّي اَخافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْاَحْزَابِ ﴿٣٠﴾

من بر شما می ترسم همان بلاهایی که به امت های گذشته آمده است بیاید بر شما. احزاب یعنی امت های گذشته مثل قوم نوح حضرت هود حضرت صالح و حتی بعد از آنها.

مِثْلَ دَابِّ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ ﴿٣١﴾

درست است که آنها عذاب شدند ولی اصلا از باب ظلم نبود چون خداوند بر بندگان خودش ظلمی نمی کند.
داب یعنی روش عادت شیوه.

وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ ﴿٣٢﴾

التناد ال که ال تعریف است . تناد بوده است تنادی؛ مصدر باب تفاعل مثل تلاقی که اگر یادتان باشد جلسه قبل. از ریشه ندی . ندا . سوره غافر خیلی جالب است که اسامی زیبایی از روز قیامت را برای ما ترسیم میکند . یکی اش همین یوم التناد است که انگار ستمگران همان دعو و عادت‌ی که در دنیا دارند داد و فریاد و اهل سر و صدا هستند در روز قیامت هم همدیگر را با صدای بلند ندا می دهند. تنادی .

يَوْمَ تُولَوْنَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ﴿٣٣﴾

یک وصف دیگری از قیامت را باز اینجا می گوید آیه ۳۳ یوم تولون مدبرین . روزی که شما فرار می کنید تولون یعنی روی برگرداندن. از همان ریشه و ل ی است فرار کردن. در باب که می رود معانی مختلف پیدا می کند. مدبرین حال است یعنی شما در حالیکه پشت کردید و دارید فرار می کنید ما لکم من الله من عاصم دنبال یک پناهگاهی می گردید دنبال یک مفری می گردید، ولی هیچ پناهی در مقابل عذاب الهی ندارید هیچ پناهی ندارید اگر هم پناهی باشد فقط هم از ناحیه خداست. شما هم که با خدا هیچ میونه ای ندارید خود خدا شما را بخاطر اعمال تان گمراه کرده است و کسی هم که خدا گمراهش کرده باشد پناهی جز خدا ندارد خدا هم که راهش نمی دهد پس یک آدم سرگردان و بلا تکلیفی که باید منتظر عذاب باشد. ادامه صحبت های جناب حدقیل و لَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ حَتَّى إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ ﴿٣٤﴾

حضرت یوسف قبل از حضرت موسی است حضرت موسی از نواده های اسباط فرزندان حضرت یعقوب است. حضرت یوسف پیامبری است که مُلک هم دارد یعنی علاوه بر نبوت ملک هم دارند از اجداد چند صد سال قبل حضرت موسی محسوب می شوند برای مصریان که دارند حرفهای حدقیل را می شنوند خیلی نام آشنا هست حضرت یوسف. می گوید قبل از این هم حضرت یوسف پیامبری بوده است که به این سرزمین مصر مبعوث شده است و مصریان با او رفتار هایی داشتند، تا زمانی که حضرت یوسف در بین شان بوده است این متکبرین و این کافران در نبوت حضرت یوسف شک می کردند حضرت یوسف هم از دنیا رفت و گفتند که بعد از او دیگر هیچ پیامبری نخواهد آمد در حالیکه الان حضرت موسی هست حضرت ایوب بعد از حضرت یوسف آمده است. چند تا پیامبر آمدند و اینها مصریان نبوت را انکار می کردند.

فما زلتم فی شک... ما زلتم از ریشه شال ز و ل همان زائل شدن. وقتی ما سرش می آید معنای دوام و پیوستگی می دهد. ز و ل هم لم می تواند سرش بیاید معنای پیوستگی بدهد هم ما هم لا. مثلا ما زال داریم لایزال هم داریم . سه تا حرف نفی را می توانیم سر ز و ل بیاوریم و معنای پیوستگی از آن بگیریم . ما زال ، لا یزال ، لم یزل . ما زلتم هم خطاب مخاطبش و فعل ماضی هست می گوید شما همیشه نسبت به حضرت یوسف در شک بودید انگار که الان مخاطب های زمان حدقیل همان مخاطب های زمان حضرت یوسف هستند، چون خطاب

دارد به همین ها می گوید که در مورد یوسف هم شما شک می کردید پس در مورد حضرت موسی هم طبیعی است که شک کنید. حتی اذا هلك تا اینکه حضرت یوسف از دنیا رفت. شما گفتید لن یبعث الله من بعده رسولا... بعد از حضرت یوسف دیگر پیامبری نخواهد آمد کذلک یضل الله من هو مسرف مرتاب. مسرف یعنی متجاوز از حد. مرتاب از ریشه ریب است. مرتاب باب افتعال و اسم فاعل است. در ریب حرف وسط یا است، می شود اجوف یایی. در اجوف یایی اسم فاعل و اسم مفعول یک وزن دارند یعنی هم می توانیم بگوییم مرتاب اسم فاعل است هم اسم مفعول منتها اینجا با توجه به معنی آیه اسم فاعل است یعنی شک کننده. پس خدا هیچ مسرف مرتاب یعنی هیچ متجاوز شک کننده به بحث معاد را که گفتیم آنجا انکار ربوبیت است اینجا هم مرتاب است کذلک یضل ... خداوند آنها را دچار اضلال خودش می کند می دانید دیگر یک اضلال اولیه داریم یک اضلال ثانویه. اضلال ثانویه راه برگشتی در آن نیست یعنی اینها انقدر غرق ضلالت و کفر خودشان شده اند که ناامید از هدایت شان هستیم.

بعد اینها را تعریف می کند مسرف و مرتاب را بیشتر باز می کند. اینها چه کسانی هستند:

الَّذِينَ يَجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ كَبْرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ ﴿٣٥﴾

اهل جدال هستند اول سوره هم اگر یادتان باشد بحث جدال بود؛ کسانی هستند که در آیات خدا در حقانیت آیات خدا جدال می کنند یعنی همان مسرف و مرتاب؛ کسی که متجاوز از حد است از ذی خودش خارج می شود از حق اعراض می کند از هوای نفس خودش پیروی می کند پس همه اینها نتیجه اش این می شود که شک و تردید در دلش جایگزین می شود؛ به هیچ سخنی که عین روز روشن است به هیچ حقی اعتماد نمی کند. این الذین یجادلون فی آیات الله همان مسرف و مرتاب است. کذلک یطبع الله علی کل قلب متکبر جبار خب یک قلب هم اینجا داریم متوجه شدید این قلب چه ویژگی می تواند داشته باشد؛ برویم در حالات قلب، قلب سلیم و قلب محبت و قلب وجل و قلب متکبر. اینجا یکی از آن حالات قلب است. با بحث اول جلسه اینها جا می افتد.

بحث جدال :

انواع جدال را داریم.

حالت جدال از دیدگاه امام حسین ع داریم خیلی جالب است؛ ۲۹ بار ریشه جدل گفته شده است؛ که فقط دو موردش منطبق بر جدل منطقی و جدل احسن است. در منطق یک صناعات خمس داریم که برهان و خطابه و جدل و مغالطه و شعر است. سه تای اول یعنی برهان، خطابه و جدل با مبانی صحیح می تواند به نتیجه برسد دومی مغالطه و شعر است و معمولا خیلی روش استدلالی نیست. روش جدل منطقی که در قرآن می گوئیم جدل احسن فقط دوبار در قرآن ذکر شده است یعنی ۲۹ بار بحث جدل داریم فقط دو بارش جدل احسن است. یکی آیه ۴۱ سوره عنکبوت است و یکی آیه ۱۲۵ سوره نحل است. در عنکبوت می فرماید ولا تجادلوا اهل

الکتاب الا بالتی هی احسن و در سوره نحل هم میگوید جادلهم بالتی هی احسن. پس ۲ تا جدال احسن داریم
۲۷ تا جدال خبیث و بد و سیئه .

امام حسین یک حدیث بسیار زیبایی دارند این حدیث را می گوئیم ذیل این جدال. از نشانه های نفاق جدال
هم هست یعنی در هم پیچیدن و در هم تابیدن . خود جدل ریشه اش از لحاظ لغوی این است که دو تا طناب
را به هم بیچیم می شود جدل . این دو تا طناب به هم بیچند دو تا آدم هم میتوانند اینطوری به هم بتابند و
به هم بیچند و یک جدلی را داشته باشند. امام حسین علیه السلام خیلی زیبا این جدل را بیان می کنند البته
گوینده حدیث امام صادق علیه السلام به نقل از امام حسین : می فرماید که جدال از چهار حال بیرون نیست
اول اینکه مباحثه در مساله ای است که هر دو طرف نسبت بهش علم دارند یعنی دو تا عالم هستند در یک
مساله ای و نشستند و دارند با هم بحث می کنند، خب یک بدی ای دارد؛ می گوید که مباحثه دو تا عالم در
یک موضوع یعنی من الان راجع به یک چیزی می دانم، شما هم می دانید حالا با هم داریم مجادله می کنیم،
بدی اش این است که خلوص و صفای ما را از بین می برد علم ما را ضایع می کند؛ خب چه کاری است آدم
راجع به مساله ای که علم دارد و طرف مقابل هم ادعای علم می شود نسبت بهش، جدال داشته باشد؟ خلوص
و صفای ما را از بین می برد و در واقع رسوا می شویم با این اتفاق. دوم اینکه هر دو مان هر دو طرف جدال
جاهل هستیم نسبت به مساله ای؛ خب اینهم خیلی مذموم است بخاطر اینکه هر چه بیشتر بحث می کنیم بیشتر
نادانی خودمان را آشکار می کنیم در واقع داریم روی جهل مان با همدیگر مسابقه می گذاریم پس وقتی راجع
به یک چیزی اطلاع نداریم جدال هم راجع بهش نداشته باشیم. و اما مورد سوم عالم با جاهل جدال می کند
طرف قوی بحث و جدال مان عالم است، دارد با یک آدم جاهل این عالم جدال می کند انگار با این جدال می
خواهد به طرف جاهل ظلم بکند یعنی می خواهد علم خودش را بیشتر به رخ بکشد. خب این هم مذموم
است . چهارم جاهل می خواهد با عالم بحث کند مجادله کند که در واقع می خواهد احترام و عزت طرف مقابل
را خدشه دار بکند یعنی توهین به عالم بکند. اگر عالم با جاهل جدال بکند بهش ظلم کرده است اگر جاهل با
عالم جدال بکند به او توهین کرده است و احترام او را نداشته است. پس امام حسین می فرمایند جدال در هر
صورت زشت و ناروا است و کسی که انصاف داشته باشد و در مقابل حق تسلیم باشد ترک جدال می کند. جدال
خیلی بحث مهمی است هم برای تشخیص نفاق ارزش استفاده می شود در روایات هم اگر واقعا کسی اهل جدال
زیاد باشد، اختلاف و دشمنی حتی از کوچکترین بنیان جامعه که خانواده است حساب کنیم تا بنیان های
بزرگتر، جدال داخل خانواده متأسفانه خیلی بروز دارد از بحث های سیاسی بگیرد خواهر و برادر و پدر و مادر
... تا بحث های کم ارزش تر که فقط در هم تابیدن است و هر چه بیشتر در این زمینه ها جدال می کنیم بیشتر
منافق می شویم.